

گوش دادن به رادیو تهران در سالهای دوم دهه چهل یکی از سرگرمیهای همیشگی ما بود، شبها طولانی و بی‌تنوع بود و ما همیشه منتظر بودیم تا در برنامه فرهنگ مردم صدای «نجوا» را بشنویم، صدایی گرم و صمیمی که اگرچه سیاق گفتار تهرانیان را پذیرفته بود، هنوز رگه‌هایی از شیرین‌زبان شیرازی را در خود داشت، نجوا برای مردم از اهمیت فرهنگ سخن می‌گفت و از شنوندگان خود می‌خواست تا افسانه‌ها و قصه‌ها و حکایاتی را که از گذشتگان و گذشته‌های دور و نزدیک به خاطر دارند برای او بفرستند تا به نام خودشان از رادیو بخواند و طبعاً در هر هفته تعداد زیادی افسانه و قصه و ضرب‌المثل و روایت از عادات و آداب و رسوم مردم نواحی مختلف سرزمین عزیزمان ایران به دست او می‌رسید که با سلیقه و با زبانی شیرین و رسا، صادقانه و بی‌ریا برای مردم تعریف می‌کرد.

و بدین ترتیب هر هفته بر تعداد شنوندگان برنامه‌اش افزوده می‌شد. در آن سالها، صدای نجوا و این برنامه یک حادثه مهم به حساب می‌آمد زیرا در این برنامه براستی با مردم از مردم و دردها و امیدها و سنتها و علائق قلبی و دیرین آنها سخن می‌رفت و مجری برنامه مردی بود که با حسن ذوق و طبع سلیم و روشن‌بینی خاص خود به شناخت و احیاء ارزشهای توده مردم میان بسته بود و می‌دانست که برنامه او تنها یک سرگرمی نیم‌ساعته و گذرا و فراموش‌شدنی نیست بلکه او بر ارزش خاطرات قومی و آنچه را که حاصل ناخودآگاه جمعی مردم بود به توده‌های

علاقتمند یادآور می‌ساخت و روش حفظ و نگهداری و جمع‌آوری آنها را به ایشان می‌آموخت مخاطبانش نیز مردمی صمیمی و پای‌بند به سنتهای ریشه‌دار فرهنگی بودند و این برنامه به دلیل نفوذ فراوان معنوی و ریشه‌های اجتماعی خود هزاران همکار پیدا کرده بود که روایتها و داستانهای گوناگون و عادات و سنن قومی را گردآوری می‌کردند و برای نجوا می‌فرستادند. نجوا مردی متواضع و عاشق مردم بود که گویی چشم به در دوخته بود تا پیامی آشنا بشنود و آن پیام را با شیرین‌زبانی و حفظ امانت و ذکری خیر از فرستنده آن که گاهی از روستایی دور یا شهری فراموش شده بود آن داستان یا قصه دلنشین را برای همگان بازگو کند.

بدین ترتیب «نجوا» همانند مردانی چون صبحی مهتدی در گستره ایران، به نامی آشنا تبدیل شده‌من سالها بعد دانستم که «نجوا» نام قلمی و هنری سیدابوالقاسم انجوی شیرازی بوده است که مدتها بود آثار او را خوانده و وی را می‌شناختم او در فاصله یک دهه تنظیم‌کننده یکی از لذت‌بخش‌ترین و آموزنده‌ترین برنامه‌های اصیل هنری و فرهنگی در رادیو تهران و ایران بود. من او را برای اولین بار در سال ۱۳۵۱ در شیراز ملاقات کردم که برای سخنرانی به دانشکده ادبیات شیراز آمده بود و در تالار پورداود درباره حافظ و خاقانی سخن می‌گفت به راستی دیدارش از شنیدن بسیار بهتر بود. از نگاهش لطف و پاکدلی می‌تراوید و از خلال کلمه به کلمه گفتارهایش دل‌بستگی به فرهنگ و علم و ادب و هنر این سرزمین موج می‌زد.

چند ساعت در آن مجلس سخن گفت و هنوز حکایت باقی بود ولی هیچ‌کس احساس خستگی نمی‌کرد شاد و زنده و صمیمی سخن می‌گفت، قامتی بلند و چشمانی نافذ داشت که از پشت عینک پستی او می‌درخشید، ریش پرفسوری داشت که صورتش را کشیده‌تر از معمول نشان می‌داد، لباسی ساده و نسبتاً گشاده بر تن داشت و موهای سرش نیز علی‌رغم اینکه زیاد بلند نبود، پریشان به نظر می‌رسید، حکایات شیرین و حاضر جوابیهای رندانه داشت. در جوانی در سیاست گامی زده بود و با بزرگانی چون صادق هدایت حشر و نشر یافته بود، عاشق شعر حافظ بود و علاقه‌ای وصف‌ناپذیر به شناخت حافظ و تفسیر اشعار و حل مشکلات شعر او داشت که به چاپ دیوان حافظ منتهی گشت او پس از حافظ بوفردوس و فرهنگ غامه دل‌بستگی داشت و در جشنواره طوس نقالان و شاهنامه‌خوانان سراسر کشور رآبیا عزت و احترام به دور خود جمع کرده بود و در حالیکه کارگردانی جلسات نقالی را بر عهده داشت، خاکی و بی‌ریا، متواضع و فروتن، روی زمین می‌نشست و با حاضران از هنرهای نقالان سخن می‌گفت و هر یک از نقالان را که نوبت اجرای برنامه‌هایشان فرامی‌رسید با شایستگی و صفا و صمیمیتی شگفت‌انگیز معرفی می‌کرد و خود نیز در ضمن اجرای آن برنامه‌ها همسان بسیاری از نقالان زیر و بم داستانهای شاهنامه را بازمی‌گفت و بدین ترتیب اگرچه در جشنواره‌های طوس سخنرانی‌های خوب کم نبود



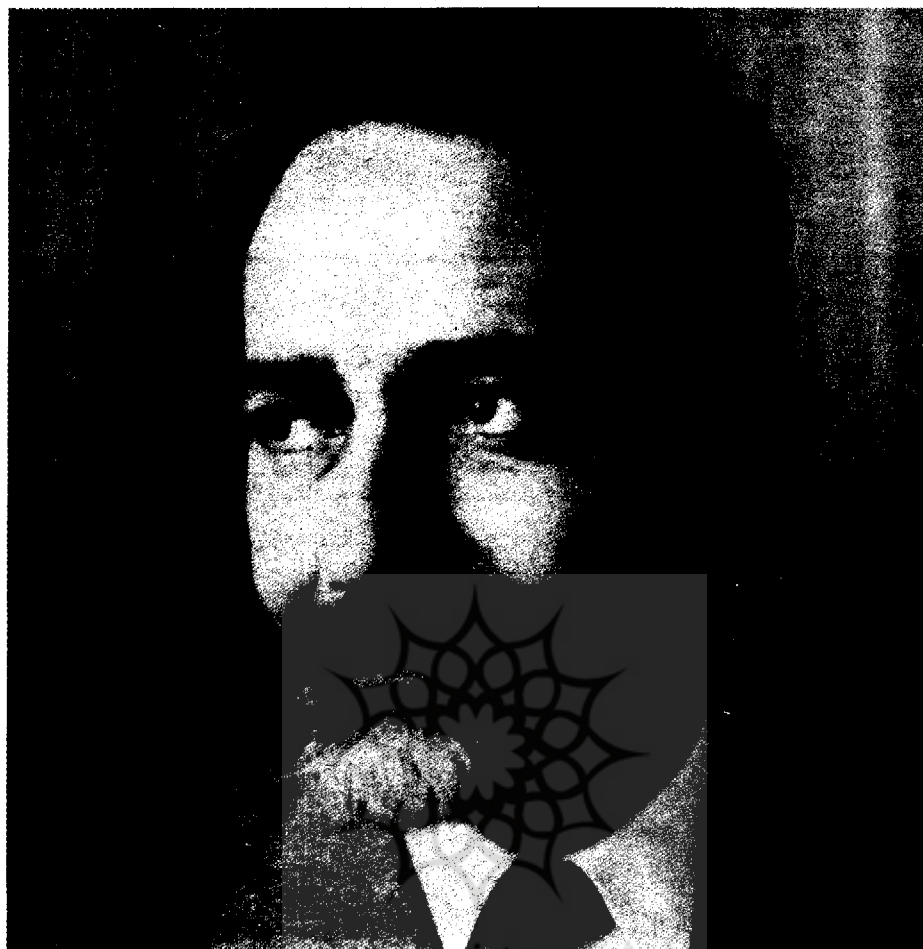
تابستان ۱۳۶۷ - جمال‌آباد؛ نواب صفا - انجوی شیرازی و یزدانبخش قهرمان.

اما من شیفته داستان‌هایی بودم که انجوی عرضه می‌داشت. از آغاز تا انجام برنامه‌هایش ساکت در میان حاضران در گوشه‌ای می‌نشستم و او دریا دریا ذوق و هنر و عشق را از زبان نقالان و هنرمندان به اهل مجلس عرضه می‌داشت و گاهی مهربانانه گفتگویی داشت و جای و شیرینی تعارف می‌کرد و در همه حال دامنه نفوذ حیرت‌انگیز فردوسی و شاهنامه را نشان می‌داد گاهی ناگاه می‌خروشید که: «فردوسی حکیم ما، حکیم محبوب همه قرون و اعصار تاریخ ما، گرچه در زندگی خود حاصلی از رنج و محنت چندین ساله خویش نبرد ولی در مقابل، مردم ایران، ابدیت را نثار او کردند، این همه افسانه و قصه و روایت که محصول تأثیر معنوی شاهنامه در بین مردم است، پاداش آن رنجها و اندوههاست و محبت به ایران و علاقه به قهرمانان شاهنامه گویی با خون مردم در رگهای آنان سیر می‌کرد، شاهنامه نه تنها در جمع خواص بلکه در دل توده‌های مردم نفوذ کرد و با زندگی آنان عجین شد، مردم در محافل و مجالس خود شاهنامه می‌خواندند و می‌شنیدند و با این خواندن و شنیدن بزرگی‌ها و تبار عالیقدر خویش را به یاد می‌آوردند و غرور ملی آنان بیدار می‌شد همپای این بیداری به هیجان می‌آمدند و حسن تنفراز بیگانه متجاوز از آنان بیشتر و بیشتر می‌شد، گزاف نیست اگر بگوئیم که نفوذ شاهنامه در میان توده‌ها در باروری و تکوین نهضت‌های ضد بیگانه نقشی حیاتی بازی کرده است.»

انجوی ادامه می‌داد که «پیوند معنوی مردم با شاهنامه چنان ناگسستنی و مستحکم است که

بعد از گذشت ده قرن با بسیاری دگرگونیهای عمیق که در تمام جنبه‌های زندگی به وجود آمده است هنوز در دورافتاده‌ترین روستاهای ایران و در میان ایلات و عشایر، خواندن این کتاب یکی از نیازهای روحی و اشتغالات ذهنی مردم است زمانی که روستائیان از کار زراعت فراغت حاصل می‌کنند، در مجالسی دور هم جمع می‌شوند و شاهنامه می‌خوانند.

إنجوی، در عین شیفتگی به هنر و ارزشهای گذشتگان، خوب می‌دانست که عصر ما «عصر تکنولوژی و صنعت و تحول است و این عوامل تجدد که سخت نافذ و مؤثر هم هستند موجب می‌شوند تا بخش عمده‌ای از آداب و رسوم و سنن کهن تغییر کند یا فراموش و متروک بماند و ضرورت ایجاب می‌کند که در برابر این نفوذ قهری کوششی به عمل آید...». شاهنامه‌خوانی محلی، شاهنامه‌خوانی زورخانه‌ای و نقالی شاهنامه از هنرهای مهم شفاهی و زمینه‌های بسیار مورد علاقه و توجه مردم روستاها و شهرهای مختلف ایران است و إنجوی از حدود سال ۱۳۴۵ به بعد کوشید تا با ایجاد مرکز فرهنگ مردم، مردم را به شاهنامه‌خوانی و نقالی تشویق کند تا به قول خودش «نه تنها تهاجم تکنولوژی شاهنامه‌خوانی را از پا درنیآورد بلکه به آن رونق و جلال بیشتری نیز بدهد بنابراین إنجوی یک دوره مسابقات شاهنامه‌خوانی ترتیب داد و چند تن از بهترین شاهنامه‌خوانان را برگزید و به جشن طوس برد، فی‌المثل میرزامحمد بهرام از دشتک شهرکرد، فرمان علی‌بهرور از بهار همدان، حاج‌محمد ذوالفقاری از باباقاسم نهاوند، جهانگیر شهابی از قهفرخ و فرامرظهماسبی از شهرکرد که از این افراد دونفر به صورت انفرادی و به سبک محلی خود شاهنامه را می‌خواندند و سه تن برنامه گروهی اجرا می‌کردند، إنجوی به شاهنامه‌خوانی زورخانه‌ای هم توجه داشت و آنرا مطرح می‌کرد، خوانندگان عزیز می‌دانند که در زورخانه‌ها به هنگام ورزش، مرشد بیت‌هایی از شاهنامه را به همراه ضرب می‌خواند و کلام معجزآسای فردوسی و نیروی معنوی شاهنامه و همچنین هیجانی که از نواختن ضرب با مقامهای مختلف ایجاد می‌شود به ورزشکاران توان و نیروی بیشتری می‌بخشد مرشد مهدی کره‌ای از تهران و مرشد محمد مرادی از یزد از شاهنامه‌خوانان زورخانه‌ای بودند که به وسیله إنجوی به مردم معرفی شدند و گل کردند. نقالان نیز که از صمیمی‌ترین پاسداران شاهنامه در طول قرن‌ها بوده‌اند مورد توجه و تشویق إنجوی قرار گرفتند و إنجوی نقالانی چون حاج‌عبدالکریم صادقی (صادق علی‌شاه) از خراسان، محمود کبریایی، محمدتقی غلامی، مرتضی مسجدجامعی و هاشم فامیل‌روحانی و غلامعلی حقیقت (از تهران) و محسن ابوالحسنی (از تهران)، جلال رحیم‌زاده (از آذربایجان) و شاهنامه‌خوانانی چون علی نجارزاده (از خراسان)، محمدعلی قزوینه‌ای (از کرمانشاه)، سیدحیدر موسوی (از خوزستان) و ملامحمدحسن کرمی (از فارس) را به شاهنامه‌دوستان معرفی کرد.



خانه مهندس سیحون - فروردین ۱۳۴۶.

انجوی بهترین دلیل این امر است. *سال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*  
انجوی درباره فردوسی و شاهنامه نیز ۳ جلد کتاب نفیس تدوین کرد که دو بار به چاپ رسید و مورد استقبال کتابخوانان قرار گرفت:

«مردم و فردوسی» را انجوی در سال ۱۳۵۵ در ۳۳۷ صفحه منتشر ساخت که عبارت است از مجموعه‌ای از قصه‌های عامیانه که مردم در رابطه با سراینده بزرگ شاهنامه و در نتیجه سروکار داشتن با اثر معجزآسای حکیم طوس ساخته و پرداخته‌اند و این داستانها سینه به سینه به ما رسیده است. و مؤلف سپاس صمیمانه خود را نثار همکاران و هموطنان عزیزی می‌کند که در سراسر ایران برای گردآوردن اسناد گنجینه فرهنگ مردم و این کتاب بی‌هیچ توقع و چشمداشتی او رایار و مددکار بوده‌اند. در این کتاب داستانهایی درباره فردوسی ذکر شده است که برخاسته از ذهن مردم و مبین شیفتگی و اعتقاد آنان به فردوسی در حد یک شاعر مربی و مقتدای بزرگ است و

داستانهایی است که در هیچ کتاب ادبی و رسمی دیگری مشاهده نمی‌شود و انجوی با گردآوری و انتشار آنها بزرگترین خدمت را به ادب، و برای نشان دادن درجه نفوذ شخصیت فردوسی در اعماق اندیشه ایرانیان انجام داده است این کتاب بی‌آنکه جنبه تحقیقی و ادیبانه داشته باشد سندیتی اجتماعی و اعتقادی و روانی دارد و نشان می‌دهد که مردم ما با خود فردوسی نیز همانند اسطوره‌ها و پهلوانان اثرش مواجه می‌گردند.

جلد دوم این مجموعه «مردم و شاهنامه» نام دارد که در ۳۹۷ صفحه به چاپ رسیده است و داستانهایی را که درباره پهلوانانی چون رستم، زال، بهمن، فرامرز، آذربرزین، کیکاوس، سیاوش، ضحاک و دیگر قهرمانان حماسه ملی در ذهن مردم وجود داشته است، دربر می‌گیرد. انجوی در مقدمه این جلد می‌نویسد:

«در روزگاری که قوم غالب یعنی ترکان غزنوی و مهاجمان تازی بر دوش خلق پا می‌نهادند و به آسایش مردم ایران اعتنایی نداشتند، فردوسی نه فقط به صف آنها نپیوست بلکه جانب مردم وحشت‌زده پریشان و غارت‌شده را فرونگذاشت، با مردم و رنجهای مردم شریک شد، از آنان دوری نکرد و با تجاوز ترک و تازی به پیکار برخاست با رنج بیری و تهیدستی ساخت تا فرهنگ والای مظلوم و زمین‌خورده خود را از تحقیر اجنبی نجات بخشد و به دیده حرمت در آن نگردد و مردم شکسته و خسته را دوباره روح و جان بخشد و سابقه تبار با فرهنگ و والای ایرانی را به یاد آنان آورد و احساس نفرت از بیگانگان و بغض نسبت به متجاوزان را در مردم بیدار کند و اینهمه را کرد و موفق شد.»

انجوی در کتاب «مردم و شاهنامه» به تحلیل ارتباط شاهنامه با مردم از طریق انعکاس مبارزات سلحشورانه پهلوانان و مدافعان تمامیت و اقتدار مردم ایران می‌پردازد و نشان می‌دهد که این اثر جاودانه تا چه حد در ذهن عموم مردم ایران در طول زمانهای مختلف اثر گذاشته که در نتیجه به خلق داستانهای فراوانی درباره مشاهیر و نام‌آوران حماسه ملی انجامیده است.

جلد سوم این مجموعه نیز که در ۳۲۷ صفحه و بنام «مردم و قهرمانان شاهنامه» تنظیم شده است دارای دو بخش است، در نخستین قسمت کتاب افسانه‌ها و روایتها و تمثیل‌ها درباره دسته‌ای از شخصیتها و قهرمانان شاهنامه که به عنوان پادشاهان و شاهزادگان اساطیری و حماسی ایران معروفند فراهم آمده است که نمودار انعکاس و تأثیر و القاء مطالب شاهنامه در ذهن توده مردم است و به عبارت دیگر مردم بر اثر آشنایی با شاهنامه و شنیدن و خواندن مکرر آن، خود داستان‌پرداز شده‌اند و بر هر داستان شاخ و برگ فراوان افزوده‌اند و آنها را موافق ذوق و سلیقه خود ساخته و پرداخته‌اند و بخش دوم یکی از طومارهای پرارزش است که آقای حسین حسینی پنجاه و نه‌ساله (در زمان تدوین کتاب) اهل امان‌آباد اراک نوشته‌اند. ایشان در حدود سی و پنج سال

پیش این طومار را از جوانی قناد و اهل کاشان به نام عباس گودرزی شنیده‌اند که او نیز داستان را از شاطر عباس نقال کاشانی شنیده بود...

انجوی بعلاوه در جمع‌آوری قصه‌های غیرحماسی مردم ما کوشش فراوان کرد و مجموعه‌هایی از قصه‌های ایرانی، جشن‌ها و آداب و معتقدات زمستان و تمثیل و مثل و بازیهای نمایشی را منتشر کرد که همگی با صبر و حوصله فراوان و با دقتی درخور تمجید فراهم آمده بود و با استقبال فرهنگ‌دوستان ایرانی روبرو شد.

از انجوی مصاحبه‌های بسیار و مقالات فراوان در زمینه‌های مختلف ادبی، اجتماعی و فرهنگی به چاپ رسیده است و من امیدوارم که دوستان تهرانی او که در انجمنهای هفتگی با او بوده‌اند، همت کنند و یادداشتهای او را درباره حافظ و آنچه را که در باب فرهنگ عوام منتشر ساخته است به طبع برسانند و مردم ما را در فیض‌بری از اندیشه‌های این مرد بزرگ که عاشق و شیفته فرهنگ ما بود یاری برسانند. روانش شاد و با فرشتگان و پاکان و نیکان همنشین باد که هنوز می‌توانست، سالها بر فرهنگ ما، ثمربخش باشد و جوانان و دانش‌پژوهان را به سوی سرمنزول آگاهی و فضیلت رهنمون گردد که به قول فرخی سیستانی:

صاحب سیدابوالقاسم خورشید کفاة      آن امام همه احرار به فضل و به هنر  
هر کجا رای چنان باشد و تدبیر چنان      نه عجب باشد گر سنگ سیه گردد زر

انتشارات خجسته منتشر کرده است:

ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ

تغییرات اجتماعی و برخورد‌های نظامی از سال ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ میلادی

تألیف: پل کندی      ترجمه: محمود ریاضی

پرونده محرمانه جنگ خلیج فارس (متن کامل)

تألیف: پیر سالیانجر / اریک لوران      ترجمه: محمود ریاضی